نکته

نگرشی نو در کمک‌های غیرنظامی به افغانستان

دسایکس مه‌یرز/ ترجمه: سعید کلاتی

■ بعد از تصمیم دولت اوباما مبنی بر کاهش حضور ارتش ایالات متحده در خاک افغانستان، زمان آن فرا رسیده تا درباره اقدامات غیرنظامی در این کشور نیز طرحی نو درانداخته شود. آوریل گذشته درحالی‌که در یک «کانتینر تغییر شکل یافته» در حیاط سفارتخانه آمریکا در کابل که دورتادورش پر بود از کیسه‌های شنی برای محافظت در برابر موشک‌های گاه و بیگاه، نشسته بودم، با نیروهای کمکی راجع به کارشان صحبت می‌کردم. مسوولیت آنها واقعا تاثیرگذار بود، اما بیشتر نگرانی‌شان متوجه محدودیت‌های دست و پاگیری بود که عرصه را برای انجام صحیح ماموریت‌های محوله تنگ‌تر کرده بود. مسوولیت کمک به افغان‌ها در ایجاد مملکتی با خدمات عمومی بهتر و نهادهایی که در برابر نیازهای شهروندان گرفتار پاسخگو باشند، کار فوق‌العاده دشواری است. نه تزریق سریع پول‌های فراوان- چهارمیلیارد دلار در سال‌جاری- از طریق یک دولت فاسد و شکننده و نه توقعات، سوءمدیریت و شتاب‌زدگی دولت واشنگتن به آسان‌تر شدن کار هیچ کمکی نمی‌کنند. طی ۱۸ ماه اخیر، سازمان توسعه بین‌المللی ایالات متحده موسوم به یواس‌اید (USAID) نیروهای خود را از صد نفر در سال ۲۰۰۹ تقریبا به ۴۰۰ نفر در سال‌جاری در افغانستان افزایش داده. این افزایش به‌عنوان بخشی از پروژه افزایش غیرنظامیان در افغانستان که در سال ۲۰۰۹ توسط اوباما کلید خورد، می‌باشد. این سازمان پروژه‌هایی به ارزش ۹ میلیارد دلار، از جاده‌سازی و خطوط انتقال گرفته تا بخش‌های بهداشتی و توسعه مکاسب کوچک، را اداره می‌کند. حدود ۲۶ هزار افغانی و شش هزار خارجی در این پروژه‌ها فعالیت می‌کنند و همگی خطرات یکسانی را به جان خریده‌اند. از سال ۲۰۰۳، یواس‌اید ۳۸ نفر را از نیروهای خود را از دست داده که اکثرا هم افغانی بوده‌اند؛ این در حالی است که بیش از ۶۰۰ نفر از کارکنان این سازمان به سختی مجروح و مصدوم شده‌اند. افغانستان به طور متوسط ۵۸ حمله در ماه را تجربه می‌کند؛ درنتیجه محدودیت‌های شدید امنیتی سفر به محل و برخورد با شرکای افغان را دشوار می‌کند. یو اس‌اید به‌کرات از محدودیت‌های موجود در انجام عملیات‌هایش شکایت کرده است. در کابل، اعضای ستاد این سازمان باید به پنج سفیر یا نمایندگان‌شان و پنج نهاد نظارتی دیگر شامل بازرسان کل یواس‌اید و وزارت امور خارجه آمریکا، یک بازرس کل ویژه از دولت افغانستان، اداره حسابداری و کمیسیون قراردادی دوران جنگ پاسخگو باشند. دو ستاد میانجی‌گری در کابل و یکی در واشنگتن، نماینده وزارت امور خارجه آمریکا در افغانستان و پاکستان گاه و بیگاه از این سازمان گزارش‌های کاری طلب می‌کنند. به طور متوسط دو هیات از کنگره آمریکا- هرکدام با سوالات خاص خود- هر دو هفته یک‌بار با مقامات یواس‌اید دیدار می‌کنند. پاسخگویی به این نهادها باعث محدود شدن زمان طراحی، اجرا و نظارت بر پروژه‌ها می‌شود. مدیریت یواس‌اید با مشکلات عدیده‌ای در زمینه به‌کارگیری افراد برای کار و زندگی در خارج از کانتینرهای تغییر شکل‌یافته یا کلبه‌های مخروبه به دور از خانواده‌هایشان و زیر آتش دایمی موشک‌ها روبه‌رو است، از این روی زمان زیادی باید طی شود تا مهارت، اطمینان و درک مورد نظر در این افراد ایجاد شود. مشوق‌های مختلف مانند پرداخت حقوق ویژه کار در مناطق خطرناک، قول استخدام در مشاغل آتی و ترفیع شغلی هیچ‌کدام نتوانسته‌اند افراد زیادی را جذب کنند. هر ساله ۸۵ درصد از نیروها از کار در افغانستان انصراف می‌دهند و لاجرم اعضای جدیدی مجددا تحت آموزش‌های لازم قرار می‌گیرند. آمریکا هر سال برمی‌گردد به نقطه اول.

چه باید کرد؟

■ کم کردن حضور موثر: باید تیمی متشکل از افراد مجرب و آموزش‌دیده ایجاد کرد چراکه ایجاد اعتماد مهم‌تر از افزایش نفرات در این کشور است. بهتر است روی افراد و فعالیت‌های کمتری تمرکز کرد.

■ بهینه‌سازی هماهنگی و نظارت: آمریکا باید جلسات هماهنگی و درخواست‌های بی‌شمار برای دریافت اطلاعات را به حداقل برساند. مسوولیت‌های بیشتری باید به سطوح پایین‌تر تفویض شود.

■ مهار توقعات: آبادانی و عمران یک کشور اغلب مستلزم تدوین اهداف مناسب است. ما خواهان مشارکت بیشتر اما فساد کمتر افغان‌ها هستیم. تاسیس نهادهایی برای رسیدگی به فساد مالی خیلی مهم است، چراکه می‌خواهیم دولت، اعتبارات را صرف بهسازی مدارس و امور بهداشتی کند. پیدا کردن نقطه تعادل، نیاز به زمان دارد. حرکت آهسته‌تر با افراد کمتر اما آگاه‌تر که روی پروژه‌های کمتری کار می‌کنند و پول کمتری را در یک مدت زمان طولانی‌تر مصرف می‌کنند، عاقلانه است.

■ آماده‌سازی غیرنظامیانی که مایل به اعزام به مناطق خطرناک اما مهم به لحاظ ایجاد امنیت ملی هستند. ارتش آمریکا برنامه‌ای برای تشکیل کادری متشکل از ۷۵۰ افسر آموزش‌دیده و مجرب برای کار در مناطق خطرناک به مدت پنج تا هفت سال را تهیه کرده است. نهادهای غیرنظامی نیز می‌توانند کار مشابهی را انجام دهند، ایجاد تیمی مستقر در واشنگتن، سفرهای مرتب به منطقه، زندگی در محل تا ۲۴ ماه، کار کردن روی یک مشکل برای چهار تا پنج سال و ایجاد تخصص‌های رشته‌ای و زبانی در این راستا حیاتی هستند.

امروز ایالات متحده در نقطه‌ای قرار دارد که حضور بیشترش در افغانستان تنها هزینه‌ای است بر هزینه‌های بسیار این کشور، بنابراین تعیین قابلیت‌های غیرنظامی موثر برای فرار از این بن بست می‌تواند روح تازه‌ای در اهداف درازمدت آمریکا در دیار افغان‌ها بدمد.

منبع: نیویورک‌تایمز

۳۰ سال حضور انسان‌دوستانه صلیب‌سرخ در افغانستان

این خانه سیاه نیست

منوچهر دین‌پرست

عکس: کاوه کاظمی

چند روز پیش وقتی به دعوت کمیته بین‌المللی صلیب‌سرخ در تهران عازم کابل شدم، شاید اولین چیزی که به ذهنم می‌رسید، چهره تکیده و ناهمگون شهر کابل باشد؛ شهری که خبرهای ناگوار آن را از رسانه‌های داخلی بسیار می‌شنویم و کمتر خبر خوش و خرمی گوش‌های ما را می‌نوازد. به‌این‌ترتیب خود را برای شهری آماده کردم که سال‌هاست روی خوش ندیده است. اما وقتی سفرم آغاز شد، تصمیم گرفتم از فضای سنگین رسانه‌ای خارج شوم و به مردم کابل به دیده‌ای نگاه کنم که می‌خواهند به زندگی ادامه دهند و گذشته تیره و تاریک خود را به روشنی بدل کنند. بنابراین نخستین مواجهه من با شهری مملو از خودرو و جمعیت بود. هنگامی که از راننده صلیب‌سرخ پرسیدم که چرا شهر تا این اندازه شلوغ است، گفت: «طی سال‌های اخیر و در دوره کرزای مردم بسیاری به این شهر آمدند و جمعیت اکنون در حدود چهار میلیون نفر شده است و این در حالی است که در دوره طالبان جمعیت این شهر ۴۰۰هزار نفر بود؛ دوره‌ای که مردم بسیاری که توانایی داشتند، از شهر گریختند.» او از دوره طالبان و ددمنشی‌هایش به بدی یاد می‌کرد و می‌گفت: «هنوز در تعجبم که طالبان از کجا به شهر سرریز شدند.» به هر رو، شهر کابل ۳۰سال درد و دشمنی و جنگ و ویرانی را به خود دیده بود و اکنون در میان نسل جوان شور و امیدی حاکم شده که همگی خواهان رسیدن به آرمانی نو در عصر «جهان‌نما» (جهانی شدن= به تعبیر افغانی) هستند؛ نسلی که امروز تصورش از افغانستان تصور دیگری است. او می‌خواهد زندگی کند، زندگی را در دستان خود بگیرد و با خنده‌ای آنچه را که تلخ بود فراموش کند.

همه چیز از دانشگاه شروع می‌شود

باید قبول کرد که هرگونه تحول و دگرگونی فکری در هر جامعه‌ای از دانشگاه شروع می‌شود. به‌خصوص دانشگاهی که می‌خواهد آینده کشور را رقم بزند. طی صحبتی که با رییس (پوهنتون) دانشگاه کابل داشتم او از حضور گسترده جوانان دختر و پسر در دانشگاه کابل خشنود بود و نسل جوان امروز افغان را نسل پرتلاشی می‌دانست که گذشته تلخ خود را بسان آیینه عبرتی می‌داند که نمی‌خواهد افغانستان روی ویرانی را ببیند. دکتر حمیدالله امین اگرچه بودجه یک سال وزارت عالیه افغانستان را برابر دو و نیم ساعت صادرات نفت ایران تعبیر کرد اما دستان خود را به سوی من دراز کرد و گفت: این دستان پیرمردی است که اکنون فقط به توکل خداوند و به نسل جوان امید دارد. او بر نسل جوان افغانستان بیشترین تاکید را داشت و آینده این کشور را در گرو همت آنها می‌دانست. شور و امیدی که در دانشگاه کابل برای ساخت دانشکده‌هایی که در دوران طالبان تبدیل به کشتارگاه و در دوران جنگ داخلی به ویرانی کشیده شده بود، وصف‌ناشدنی بود. آنها به سازندگی و احیای فرهنگ اصیل خود بسیار تاکید می‌کردند. این اصراری بود که در یکی از کافی‌نت‌های شهر کابل وقتی که دختری داشت «فیس‌بوک» خود را «آپتودیت» می‌کرد شنیدم. او «فیس‌بوک» را نعمتی برای امروز افغانستان می‌دانست که می‌توانند به تمام جهان اطلاعات امروز کشور خود را بدون هیچ سانسوری ارایه کنند. او چنان از «فیس‌بوک» با لذت یاد می‌کرد که یاد اغلب روزنامه‌نگاران وطنی افتادم که به محض اینکه به تحریریه می‌آمدند اول «فیس‌بوک» خود را روشن می‌کردند. ظهر یک روز غبارآلود در شهر کابل و حضور در دانشگاه کابل که اغلب دانشجویان دختر با دختر و پسر با پسر حرکت می‌کردند، شاید چندان عجیب نباشد اما وقتی می‌بینی همین دانشجویان سعی دارند خود را در رنکینگ جهانی نشان دهند، بسیار جالب است. آنها صحبت از رقابت نمی‌کردند، صحبت از رسیدن به جایی بود که روزگاری شأن آنان این‌گونه نبود که اکنون به آن دچار شده‌اند. من طی چند ساعت حضورم در آنجا دو دانشجوی پسر و دختر را با هم ندیدم که به گفت‌وگو بپردازند. دانشکده‌های مختلف و با رشته‌های مختلف در سطح دانشکده پراکنده بود و صدای بنایی که برخی از دانشکده‌ها را تعمیر و بازسازی می‌کرد، نیز شنیده می‌شد. اغلب دانشجویان هم برای استراحت یا خوردن «تانی» در اطراف دانشکده‌ها و در زمین‌های چمن نشسته بودند و با یکدیگر گپ می‌زدند. هنگام خروج از دانشگاه کابل صد افسوس خوردم که چرا مزار سیدجمال‌الدین اسدآبادی را که در محوطه دانشگاه دفن شده بود، باید از پشت نرده‌ها می‌دیدم. مزار در حال مرمت و بازسازی بود و قرار بود طی چند وقت آینده در مراسمی رسمی بازگشایی شود و من از فاصله دور عکسی از مزار گرفتم و از آنجا دور شدم به امید روزی که دوباره به کابل بروم و این‌بار از نزدیک به آرامگاه مردی بروم که هنوز جدالی بر سر ایرانی بودن یا افغانی بودن آن جریان دارد.

سال‌ها تلاش برای ارزش انسانی

اما در کنار این همه نابسامانی اقتصادی و معیشتی و حضور گسترده نیروهای خارجی در شهر کابل نیروی دیگری هم در این شهر مستقر بود؛ نیرویی که امروز صحبت از ۳۰ سال حضور در کشوری را می‌داد که تلاش‌های انسان‌دوستانه خود را در این کشور متمرکز کرده بود. صلیب‌سرخ در افغانستان ۳۰ سال است که حضور جدی دارد. آنها از دوران جنگ‌های داخلی و القاعده حضور پررنگ‌تری داشتند و امروز با تجربه‌ای به وضعیت یک کشور نگاه می‌کنند که این وضعیت در کمتر جایی از دنیا یافت می‌شود. به اتفاق راهنمایم که افغانی بود، به کمیته بین‌المللی صلیب‌سرخ در چهارراه حاجی یعقوب شهر کابل رفتیم؛ مرکزی نه‌چندان بزرگ اما هدایت تمامی فعالیت‌های انسان‌دوستان صلیب‌سرخ در این مرکز شکل می‌گرفت. بهتر دیدم که سر صحبت را با کسی باز کنم که حضور چندین‌ساله در افغانستان دارد و بهتر می‌تواند فضای این کشور را در مقابل سوالات من روشن کند. «ریتو ستوکر» رییس نمایندگی صلیب‌سرخ در افغانستان، با ریختن یک قهوه گرم در یک بعدازظهر نسبتا سرد کابل از من پذیرایی کرد. او از اینکه نشریات داخلی یک کشور به فعالیت‌های انسان‌دوستانه در کشور دیگری توجه می‌کنند، ابراز خوشحالی کرد و معتقد بود رسانه‌های بزرگ اخباری را انعکاس می‌دهند که خبرهای همیشگی است اما رسانه‌های محلی و داخلی سعی می‌کنند فعالیت‌ها را به گونه‌ای دیگر تشریح کنند. نوع نگاهش را پسندیدم. قدری در مورد سابقه فعالیتم در روزنامه‌نگاری پرسید و اینکه چرا افغانستان را انتخاب کردم و... او که مشغول خوردن چای سبز بود، مقداری هم در مورد کشورش سوییس گفت و اینکه چرا به افغانستان آمده و این کشور را دارای وضعیت ویژه‌ای در دنیا می‌دانست. او آینده این کشور را مبهم تعبیر کرد اگرچه خواهان جنگ نبود اما کشور را مستعد هرگونه تنشی می‌دید و این را بر اثر تجربه ۳۰ساله حضور صلیب‌سرخ در افغانستان که بزرگ‌ترین حضور صلیب‌سرخ در طول تاریخ خود در یک کشور بود، استنباط کرد؛ حضوری که تاکنون توانسته کمک‌های انسان‌دوستانه خود را در میان مردم این کشور با بیش از ۱۷۰۰ پرسنل ادامه دهد. اگرچه طی این سال‌ها تعدادی از اعضای صلیب‌سرخ کشته شده بودند اما این خطرها آنها را به سوی یک چیز و یک هدف هدایت می‌کرد و آن هم حقوق بشردوستانه در راستای حفظ کرامت انسانی بود. او از روزی یاد کرد که بتواند شاهد خروج صلیب‌سرخ از افغانستان باشد که این کشور روی جنگ را نبیند و این گفته را با چنان آرزویی گفت که در چشمانش خستگی را نیافتم. «ریتو ستوکر» هدف صلیب‌سرخ را کاهش آلام و دردهای انسانی در وقوع جنگ می‌دانست. برای او این هدف مقدس‌ترین هدف بود. او سخت بر یک نکته تاکید داشت که احترام به قانون بین‌المللی حقوق بشردوستانه، قانون منازعات مسلحانه را در میان تمام طرفین درگیر در منازعه، خواه جنگجویان باشند یا رهبران سیاسی، توسعه می‌دهیم. صحبت‌مان قدری طولانی شد. از پشت شیشه طاووسی را دیدم که خیلی برایم تعجب‌برانگیز بود. پرسیدم این طاووس اینجا چگونه آمده. «ریتو ستوکر» به من گفت خودش نیامده من از سوییس آوردمش. از روحیه جالبش تعجب کردم و در دل گفتم با چنین روحیه‌ای فقط می‌توانی در صلیب‌سرخ کار کنی؛ روحیه‌ای مملو از جذابیت و شادمانی. در پایان گفت‌وگویمان آرزو کردم که روزی شاهد تعطیلی دفتر نمایندگی صلیب‌سرخ در افغانستان باشیم و آن روز دیگر در این کشور جنگی نباشد و شما بتوانید در کوه‌های سوییس به‌راحتی با طاووس‌های خود بازی کنید. او خنده‌ای سر داد و تشکر کرد و گفت روزی که صلیب‌سرخ در این کشور نباشد و فعالیت‌هایش را در فضایی که جنگی نباشد، آرزو می‌کنم. در پایان از من خواست سری به مرکز ارتوپدی صلیب‌سرخ بزنم که سال‌هاست که این مرکز دردهای مردمی را درمان می‌کند که توصیفش در کلام نمی‌گنجد.

انسانم آرزوست

با اتومبیل صلیب‌سرخ به مرکز ارتوپدی صلیب‌سرخ حرکت کردیم. در راه بروشور فعالیت‌ها و عملکرد صلیب‌سرخ را مطالعه می‌کردم. در بخشی از آن نوشته بود که نشان صلیب‌سرخ و هلال احمر هیچ جنبه مذهبی یا سیاسی ندارد بلکه آنها فقط نشانه‌ای بشری بوده که حرمت آن تحت قانون بین‌المللی محفوظ است. در جای‌جای این بروشور احترام به انسانیت و فعالیت‌های انسان‌دوستانه تاکید شده بود؛ چیزی که افغانستان امروز پس از ۳۰سال جنگ سخت به آن نیازمند بود و تمام تلاش خود را برای صلح و دوری از منازعه متمرکز کرده بود. به مرکز ارتوپدی که رسیدیم دکتر نجم‌الدین در دفتر کارش از من استقبال کرد و قدری در مورد فعالیت‌های مرکز گفت. او از اینکه آلبرتو رییس مرکز در اینجا نبود، ابراز تاسف کرد و گفت ای‌کاش اکنون در کابل بود و شما کسی را می‌دیدید که ۲۰ سال از عمر خود را برای کمک به مردم افغانستان سپری کرده است. قدری در مورد تاریخچه مرکز برایم گفت و از فعالیت‌هایی که این مرکز انجام می‌دهد. اما دو نکته بسیار قابل توجه بود؛ یکی اینکه افغانستانی که ۳۰سال در آتش جنگ سوخته بود، تعداد بی‌شماری معلول جسمی داشت که از دست و پا یا قطع یا فلج نخاعی شده بودند. یکی دیگر اینکه در این مرکز چقدر امکانات وجود دارد که بتواند پاسخگوی تعداد کثیر حادثه‌دیدگان جنگ باشد. دکتر نجم‌الدین در برابر این دو مورد گفت در این مرکز ما سعی می‌کنیم همه نیازهای معلولان را که اگر به دست و پای مصنوعی یا هر چیز دیگری که به‌آن نیازمندند خود تولید کنیم و از جایی وارد نکنیم. بنابراین مشکل تولید تجهیزات مصنوعی را ما طی این سال‌ها برطرف کرده‌ایم. برای ما اکنون کمک به کسانی مهم است که بتوانند فعالیت خود را از سر بگیرند و به زندگی خود ادامه دهند. بیش از ۹۰درصد کسانی که خود در این مرکز فعالیت می‌کردند معلول جنگی بودند. کسی که با چرخ ویلچر حرکت می‌کرد، کارگر آهنگری بود که با ترشک موشک قطع نخاع شده بود یا تکنسینی که سراغ بیماران می‌رفت و آنها را معاینه می‌کرد خود فاقد دست بود و از دست مصنوعی استفاده می‌کرد. او هم در دوران کودکی در جنگ دستش را از دست داده بود. مرکز ارتوپدی صلیب‌سرخ مرا یاد فیلم «خانه سیاه است» فرخزاد انداخت که زندگی هرگونه و تحت هر شرایطی ادامه دارد اما باید با احترام به انسانیت نگریست؛ انسانیتی که کودک صدمه دیده یا مردی میانسالی که پایش را از دست داده را هم دربرگیرد. بارقه‌های انسان‌دوستی را می‌توان دید که چگونه تلاش می‌کنند به وضعیت عادی زندگی برگردند. هنگام خروج از مرکز یکی از کسانی که دست مصنوعی از آنجا گرفته بود، به من گفت شما آلبرتو را ندیدید او حتی برای زمستان ما هم چوب تهیه می‌کند که خانه‌هایمان گرم باشد. من در او مسلمانی دیدم که در طالبان ندیدم. در چهره مصممش ذره‌ای تملق نبود. او خود زخم‌خورده جنگی ناخواسته بود اما صلیب‌سرخ را با تمام مشکلاتی که بر دوش می‌کشد دوست می‌داشت و گفت به اینجا می‌آیم تا من هم کمکی کرده باشم. کشورم آینده می‌خواهد و ما نباید سربار جامعه باشیم.

چشم‌ها را باید شست

از مرکز که بیرون آمدم قدری در شهر قدم زدم. حضور گسترده پلیس و نیروهای امنیتی پررنگ بود. ترافیک شهر بسیار پیچیده و درهم بود. دکه روزنامه‌فروشی هم ندیدم. سینمایی که فیلم هندی پخش می‌کرد، فروشگاهی شبیه «هایپراستار» انتهای «همت» خودمان در تهران بود؛ از ماشین‌های گران‌قیمت که به‌ندرت دیده می‌شد تا اتومبیل‌های فرسوده و تاکسی‌های اوراق. دخترانی که خندان با لباس‌های فرم از مرکز آموزش زبان انگلیسی بیرون آمده بودند و با یکدیگر صحبت می‌کردند. و شهری پر از آرایشگاه زنانه که تصاویری از زنان آرایش‌کرده را بر سردر مغازه خود نصب کرده بودند. دوربین در دستم بود و عکس می‌گرفتم. کسی جلو مرا نگرفت. گویی حضور خبرنگاران در این شهر برای آنها عادی بود. فقط در بخش مطبوعاتی وزارت خارجه افغانستان به من گفته بودند که از اماکن امنیتی و نظامی حق گرفتن عکس ندارید و مراقب باشید. به‌آرامی به سمت هتل رفتم و روز پرمشغله خود را در هتل با نوشتن گزارشی که خواندید به اتمام رساندم. قبل از اینکه لپ‌تاپم را «شات‌داون» کنم، گفتم: شهر کابل به تعبیر سهراب سپهری شهری است که «باید چشم‌ها را شست» و به گونه‌ای دیگر آن را نگریست.

توصیه

پس از ۱۰ سال

جان سیمپسون

■ ۱۰سال پیش و با سقوط دولت طالبان درنتیجه حمله آمریکا و نیروهای بین‌المللی، من در کابل شاهد بادبادک‌هایی بودم که دوباره بر فراز آسمان‌ها می‌رقصیدند و این نمادی بود از پایان کابوس طالبان. افراشتن بادبادک‌ها، جشنی بود که رهایی دوباره افغان‌ها را تجلی می‌داد؛ رهایی از محدودیت‌هایی چون آوازخوانی، نقاشی تمثال آدم‌ها و پوشش سختگیرانه برای زنان و نظایر آن‌که با مجازات‌های شدید طالبان برای متمردان همراه بود. دولت تحت کنترل طالبان، بی‌رحم‌ترین دولتی بود که من به عمرم دیده بودم و بدتر از آن اینکه من مردی را دیدم که دست‌ها و پاها را به «اتهام دزدی» قطع می‌کرد و خود وزیر بهداشت دولت طالبان بود. هنگامی که با حمله نیروهای غربی، طالبان شهر به شهر عقب‌نشینی کرد، من به خود می‌گفتم که آنها دیگر هیچ‌گاه بازنخواهند گشت.

در فاصله ۲۰۰۱-۲۰۰۵ هنگامی که غرب کمتر به افغانستان توجه داشت، طالبان گام به گام بازگشت. دیپلمات‌های آمریکایی و بریتانیایی که در افغانستان مستقر بودند، هنگامی که شاهد این امر بودند، نمی‌دانستند که از فرط عصبانیت و ناراحتی چه کنند و از آن بدتر، بنا بر گزارش رویترز، در سال ۲۰۰۶ جان رید، وزیر دفاع بریتانیا که اکنون لقب لرد هم گرفته، گفت که سربازان بریتانیایی مشغول کمک به افغان‌ها برای دوباره ساختن کشورشان هستند و آماده‌اند که با کمال خوشحالی و پس از سه سال که حتی یک تیر هم درنکرده‌اند، خاک افغانستان را ترک کنند. اگرچه این اظهارات بعدها علیه رید استفاده شد، اما اوضاع در سال ۲۰۰۶ اینچنین به نظر می‌رسید. اوضاع افغانستان در حال تغییر کردن بود و آن هم نه از نوع خوب و این بار هم علت، ریشه در جایی در عراق داشت. آمریکایی‌ها سهل‌انگاری نیروهای بریتانیایی در بصره عراق را مورد انتقاد قرار می‌دادند و خواستار سخت‌گیری بیشتر و خشونت فراگیرتر از جانب آنها بودند. حالا آمریکا و بریتانیا سال ۲۰۱۴ را به عنوان زمان خروج کامل نیروهایشان از افغانستان تعیین کرده‌اند و طالبان هم با تغییر تاکتیک تلاش می‌کنند که نشان دهند حتی قادر به انجام عملیات در قلب کابل هستند. در خارج کابل اما مناطق قابل توجهی در اختیار طالبان قرار دارند. حدود دو سال پیش من از مدرسه دخترانه ویران‌شده‌ای در لوگر گزارش تهیه کردم که طالبان آن را منهدم کرده بودند و حالا در تعجبم که آنها گستره خود را تا پایتخت افزایش داده‌اند. اکنون سفر به لوگر برای غربی‌ها بسیار خطرناک توصیف می‌شود و من در تعجبم که آیا اکنون پس از ۱۰سال، طالبان در حال مراجعت است. آیا طالبان دوباره به کابل خواهند آمد و کودکان بادبادک‌باز را شلاق خواهند زد؟

جدول ۱۳۸۴

افقی:

۱- اتومبیل حمل بیمار- مواجب، مستمری ۲- همسر ابراهیم نبی(ع)- نجار- میهمانخانه ۳- نامی به معنی طبیعت- از اجزای تفنگ- روحانی ۴- پهلوان- توقف کوتاه -حرف نفی ابد- حکومت اتحادیه‌ای ۵- تاخت و تاز- فریاد تشویق ۶- بخشش- آراستن- نوعی نارنگی ۷- لقمه چرب گربه- خوراکی از تخم مرغ- ساخت، آراستن ۸- آماده و فراهم- فرودگاه لندن- خرمن ماه ۹ – شعبده‌باز- عددی دو رقمی- سقف خانه ۱۰- چوب به دست مدارس قدیم- عیب و ننگ- شریعت، مذهب ۱۱- جادو- آشوب و ازدحام ۱۲- گردن نهادن- عرب می‌گوید: بگو- زمان بی‌انتها- مدل غربی ۱۳- جای سیر- نژاد ایرانی- دریغا ۱۴- کوچک‌ترین ذره یک عنصر- قدیمی- زبان مردم هندوستان ۱۵- یار زهره- از سرداران بهرام گور ساسانی

عمودی:

۱- کفش چرخدار- امتداد یافته- پایان ۲- خواستار و علاقه‌مند- دوات، جنم- از هم جدا کردن ۳- تیز و قاطع- به‌جوش آمدن- از مرکبات ۴- تظاهر- اسطوره‌ها ۵- خوردن- داد خواهی- پیشتاز دورقمی‌ها ۶- نام ترکی- یک شصتم دقیقه- فلز سرخ- هوای فرنگی ۷- لطیف- شهربانی سابق- ثابت و برقرار ۸- پرسش- بلند- پست‌فطرت ۹- چاقو -گل آفتاب پرست- پول خرد هندوستان ۱۰- در معدن به دنبال آنند- حرف پیروزی- بندری در بلغارستان- همه را شامل شود ۱۱- صد متر مربع- رودی در عراق- جامه گشاد ۱۲- از کسی حمایت کردن- معاون دادستان ۱۳- بی‌پروایی- پرستو- بیهوده ۱۴- پیروان- پهلوانان- جوانمردی ۱۵ -ناله دردناک و آه- با هم- از سیارات منظومه شمسی

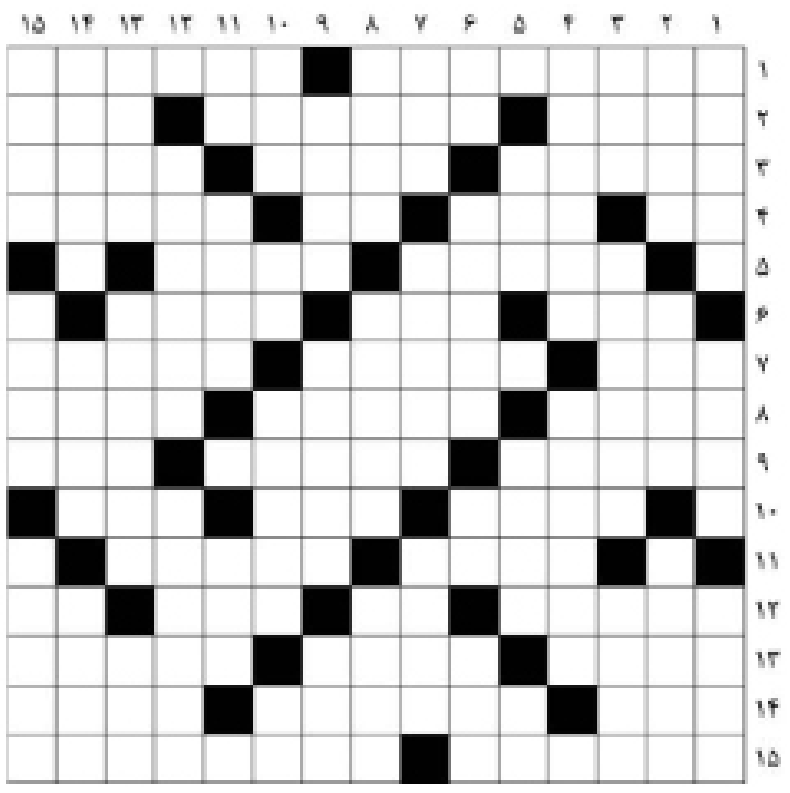

حل جدول ۱۳۸۳

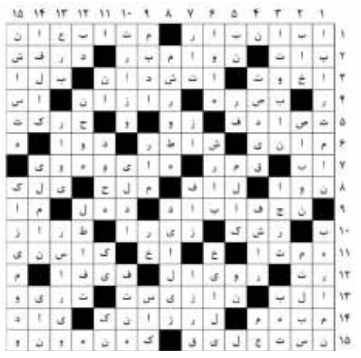

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۳۸۷

۲		۹	۱	۵		۳	۷	
	۸	۳	۴	۷				
	۵		۲				۴	۹
۸	۹		۶				۵	۳
			۳		۷		۹	
۳					۵		۲	
				۶	۴	۱	۸	۵
۷								
		۸			۱		۳	۷

حل سودوکو ۳۸۶

۷	۶	۹	۸	۴	۳	۲	۵	۱
۱	۳	۵	۶	۹	۲	۷	۴	۸
۲	۸	۴	۵	۱	۷	۳	۹	۶
۶	۱	۷	۲	۸	۴	۹	۳	۵
۸	۵	۳	۷	۶	۹	۴	۱	۲
۹	۴	۲	۳	۵	۱	۸	۶	۷
۵	۷	۶	۴	۳	۸	۱	۲	۹
۳	۹	۸	۱	۲	۶	۵	۷	۴
۴	۲	۱	۹	۷	۵	۶	۸	۳

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت ۳۷

۸					۹		۲	
۶	۴				۲		۹	
	۵					۳		۷
	۱							۹
	۳	۶		۸	۴			
	۸			۱	۶		۷	
۵	۹	۸					۳	
		۷			۵			۴
	۲	۴	۶					

حل سودوکو سخت

۵	۱	۸	۷	۶	۴	۶	۲	۳
۲	۷	۶	۵	۲	۳	۸	۴	۱
۴	۳	۲	۳	۸	۶	۱	۷	۵
۳	۸	۴	۴	۱	۵	۲	۶	۷
۶	۲	۱	۵	۳	۸	۷	۹	۴
۱	۵	۷	۹	۴	۲	۳	۸	۶
۸	۶	۳	۷	۹	۱	۴	۵	۲
۹	۴	۲	۶	۵	۷	۸	۱	۳
۷	۱	۵	۲	۸	۴	۹	۳	۶